



گذری بر چگونگی ارتباط‌نخبگان با رسانه

باید دستی‌گره‌گشایی کند

فاطمه کمالی

اشاره

از آن‌جا که بشر خلیفه‌الله است، همیشه در صدد بوده که سرکشی‌های زیر سیطره خود را مهار کند؛ از مهار سیلاب گرفته تا مهار اسب و گاوهای وحشی. به طور معمول هم موفقیت‌هایی به دست آورده است؛ اما همین بشر قدر تمند، در برابر موج‌های نامرئی انواع رسانه، آن‌چنان پا در گل ماند که برخی ترجیح دادند خود را به فراموشی بسپارند و بعضی هنوز اندر خم این کوچه که چه باید کرد؟ گروه دوم، خود دو دسته‌اند: عده‌ای تصمیم گرفتند به هر طریقی شده جلوی فاجعه‌ای انسانی را بگیرند و عده‌ای دیگر هنوز تصمیمی جدی نگرفته‌اند. شاید روزی تصمیم بگیرند یا برایشان تصمیم گرفته شود. تا رسانه را مدیریت کنند.

«... جامعه آمریکا از دقیقه‌ای به دقیقه دیگر احمق‌تر می‌شود...»^۱ این سخن رانیل پستمن هنگامی بر زبان آورد که آمریکایی‌ها، فقط مغلوب تصویر تلویزیون بودند.

آن روز پستمن هشدارهایی جدی به جامعه آمریکایی داد تا زوال فرهنگ در عصر رسانه‌های تصویری را جدی‌تر بگیرند. او بارها خطر کاربرد فن‌آوری بدون اخلاق را گوشزد کرد؛ اما نتیجه همان بود که از آن می‌ترسید: فن‌آوری بی‌اخلاق و زوال فرهنگ.

درست، زمانی که این استاد دانشگاه، جامعه‌شناس و پژوهشگر بزرگ، تمام هم و غم خود را صرف کرده بود تا لباس خواب و غفلت را از تن اندیشه جامعه‌اش درآورد، سیاستمداران آمریکایی ادعا می‌کردند که «اگر پیش از این استفاده بهینه از منابع گسترده قاره آمریکا برای ایجاد انقلاب صنعتی، بسیار اساسی بود؛ اما اکنون تحقیقات به عنوان شالوده صنعت و اقتصاد سالم و حتی به عنوان برتری در حوزه نظامی نقشی حیاتی دارد».^۲

با حسابی سرانگشتی، جایگاه محقق در این جملات به خوبی روشن است؛ ولی به راستی چرا با این ادعاها، تلاش‌های پستمن، بی‌نتیجه بود؟!

از هنگامی که عنکبوت رسانه، تارهای موج شکل خود را دور دنیای دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، خواندنی‌ها، نوشتنی‌ها و ... تنید، انسان در رنج - که در عقده راحت خواهی اسیر بود - به کارکردهای ابزاری این فن‌آوری و به زندگی مسالمت‌آمیز گروگ و گوسفندی تن داد تا بخشی از کارها و فکرهایش را به این ساخته‌های دست خویش بسپارد. آدمی غافل بود و بی‌خبر از قهقهه‌های صاحبان سرمایه که چون جادوگران از جام حساب‌های کلان خویش، اثرات فکر بکرشان! را می‌دیدند.

او خوشحال بود و غافل تا این‌که این اسباب بازی‌ها را واقعیتی تلقی کرد که باید بیش‌ترین استفاده را از آن می‌برد... آدمی غافل بود تا امروز... و امروز این واقعیات تحمیلی، چنان



**باید دستی گره‌گشایی
کند تا چرخ رسانه به یاد آورد
که می‌تواند راه‌های بشر را برای
رسیدن به هدفه‌ی والای انسانی هموار
سازد و نخیه باور کند که می‌تواند منجی
بسیاری از آسیب‌های بشر در برابر رسانه
باشد. این جاست که جوانی مانند من و تو،
می‌تواند در این عصر ساندویچی به خوراک
رسانه اعتماد کند و برای بازشناخت
هویت خود از رسانه هم کمک بگیرد.
باید دستی گره‌گشایی کند...**

چهار تا سکه [طلا]، فضایی مناسب و دل‌پذیر فراهم کرد تا هر عالم نخیه‌ای غبطه بخورد و در یک ساز و کار درست، رسیدن به آن فضا را وجهه همت خود قرار دهد.^۱ شاید آن روز رسانه، رسالتش را به گونه‌ای انجام دهد که انسانیت‌ها این طور گل کنند: «نخبگی حق نیست، وظیفه است»^۲ و این چنین روز به روز بر سنگ محک رسانه افزوده می‌گردد و ابزاری در خدمت حقیقی بشر می‌شود.

باید دستی گره‌گشایی کند تا چرخ رسانه به یاد آورد که می‌تواند راه‌های بشر را برای رسیدن به هدف والای انسانی هموار سازد و نخیه باور کند که می‌تواند منجی بسیاری از آسیب‌های بشر در برابر رسانه باشد. این جاست که جوانی مانند من و تو، می‌تواند در این عصر ساندویچی به خوراک رسانه اعتماد کند و برای بازشناخت هویت خود از رسانه هم کمک بگیرد. باید دستی گره‌گشایی کند....

پی‌نوشت‌ها

۱. نیل پستمین، زندگی در عیش، مردن در خوشی، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، اطلاعات، ۱۳۸۴، تهران، ص ۲.
۲. بن‌اچ باگدیکیان، انحصار نوین رسانه‌ای، ترجمه علی‌رضا عبادتی، روایت فتح، ۱۳۸۵، تهران، ص ۱۵۵.
۳. یوسفعلی میرشکاک، غفلت و رسانه‌های فراگیر، برگ، ۱۳۷۲، تهران، ص ۲۵.
۴. همان.
۵. همان، ص ۲۱.
۶. همان، ص ۷.
۷. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۲۷۲.
۸. یوسفعلی میرشکاک، پیشین، ص ۲۱.
۹. رضا امیرخانی، نشت نشاء، قدیانی، ۱۳۸۴، تهران، ص ۸۲.
۱۰. همان، ص ۷۸.

واقعی شده‌اند که راه‌گریز از آن برای بسیاری نامفهوم است و برای بسیاری که مفهوم است، ناشناخته؛ و این همان نقطه‌ای بود که صاحبان سرمایه، نشانه رفته بودند؛ نشانه‌ای که در مرکز آن به رمز نوشته شده بود: «آدمی با سرگرمی مهار می‌شود و تن به بند و زنجیر هستی می‌دهد و در سیر خود از غفلتی به غفلت دیگر می‌رود»^۳ و دیگر صدایی را نمی‌شنود حتی اگر صدای پستمین‌ها باشد. با همه این حرف‌ها، هر کس نداند من و توی مسلمان می‌دانیم

که: «عصای موسی، مکر حق بود اما برای موسی، عصا و برای فرعون اژدها. شکافتن نیل مکر حق بود اما برای فرعون مکر بود به قهر و غضب، تا مست شود و خود را به امواج بسپارد و غرق شود؛ و برای موسی و یارانش مکر می‌بود به رحمت و مغفرت تا به سلامت بگذرند»^۴

باید به مکر حق مؤمن بود تا از مکر خلق رهید... کافی است نسبت بشر با هستی دگرگون شود تا همین رسانه‌ها با همه غفلت‌انگیزی، تأویلی دیگر پیدا کنند. شرّ برای اهل شرارت و غفلت، شر است و گرنه برای آنان که احوال خود و عالم را آینه «کل یوم هو فی شأن» می‌بینند، شری وجود ندارد.

هر دو گون خوردند زنبور از محل زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل^۵ و این‌ها یعنی وقتی «نهنگ‌ها دسته دسته خود را به ساحل‌ها می‌اندازند تا بمیرند و از نکبت آب‌های آلوده به گند این تمدن آسوده شوند، [نخبگان] متفکران بزرگ و هنرمندان اصیل [نباید] بیمارتر و پریشان‌تر از نهنگ‌ها خود را به ساحل انزوا [ببندازند]»^۶

رسانه واقعیت امروز ماست؛ واقعیتی در دست فتنه. «اگر از این فتنه‌ها و لغزشگاه‌ها با قدرت بگذر[ی]م دگرگونی‌های بسیار پدید می‌آور[ی]م»^۷

قدرت حقیقی در دست زنده حقیقی است. باید زنده بود تا آتش فتنه را خاموش کرد.